

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث راجع به تنجیز علم اجمالی در تدریجیات بود. و متعرض کلمات مرحوم استاد تقریباً همه و مرحوم نائینی و توضیحاتی که لازم بود.

آخر بحث دیروز یک مقداری مبهم بود مخصوصاً این قصه حیض. حالا غرض این جور که عرض می کنم تصریح می شود و توضیحات کافی می شود.

غالباً آخر درس ما گاهی به مشکل برخورد می کنیم به خاطر سرعت بحث. عرض کنم که اولاً من کراراً عرض کردم خدمت آقایان که در مباحثی که مطرح می شود، همیشه دقت بکنید که این مسئله به اصطلاح جنبه های بحث و ریشه های بحث را اصول بحث، از زوایایی که بحث دارد کاملاً روشن بشود.

بحث های ما در اصول ولو بناست به نحو کلی باشد، لکن خواهی نخواهی متأثر به فقه است. این یک مطلبی است که باید کاملاً دقت بکنید. لذا مباحثی را که ما اصولاً در اینجا در اصول مطرح می کنیم، یا مثال هایی و مثال هایی از فقه می زنیم آن مثال های فقهی باید در محل خودش بررسی بشود. نمی خواهیم اینجا ولذا علی المبنی صحبت بکنیم.

لذا در مباحثی که مطرح می شود خوب دقت بکنید همیشه این دو جهت یا سه جهت یا چهار جهت، خلط نشود. یک جا بحث اصولی است، یک جا بحث فقهی است، یک جا ممکن است بحث تاریخی باشد، یک جا بحث استظهار از دلیل باشد، لسان دلیل باشد، اینها نکاتی است که باید مراعات بشود. یعنی این جهات بحث باید دقیقاً روشن بشود.

در بحث تنجیز علم اجمالی با یک مقدمه مختصر، خب مثال هایی زده شد، بحثی شد. عرض کردیم مرحوم نائینی که حضرت استاد آن را صورت قرار دادند؛ صورت اولی و ثانی. مرحوم نائینی بیشتر بحث را روی این جهت بردند که زمان، چون تدریجیت به لحاظ زمان می آید دیگر. زمان یا دخیل است در خطاب و ملاک که مثال حیض زدند؛ یا دخیل است در خطاب دون ملاک، یا دخیل است در به اصطلاح دخیل نیست، نه در خطاب نه در ملاک مثل غیبت. غیبت حرام است دیگر، حالا می خواهد الان باشد یا دو ساعت باشد.

آن وقت ایشان اختیار کردند در آن جاهایی که دخیل نیست در خطاب، علم اجمالی منجز است. مثل اینکه یا کلامش الان غیبت است یا کلامی که دو ساعت بعد است. چه فرقی می‌کند؟ علم اجمالی منجز است. در آنجایی هم که ملاک باشد ایشان قبول کردند تجیز را وفاقا للشیخ. در آنجایی که دخیل در خطاب و ملاک باشد، شیخ فرمودند اینجا منجز نیست؛ ایشان قبول کردند به لحاظ مقدمات موقوفه. این خلاصه کلمات مرحوم نائینی و استاد بود که جمع و جورش کردیم. مختصر و مفید.

عرض کردیم که آن که به ذهن ما می‌آید، این مسئله هم جهات اصولی دارد که روشن بشود هم جهات فقهی دارد. آن مسئله حیض و اینها جهات فقهی دارد حالا عرض می‌کنم. جهت اصولی بحث به نظر اینها گرفتند روی تجیز علم اجمالی، روی آن مسئله ملاک و تفکیک بین خطاب و ملاک. عرض کردم چرا آقایان از این راه وارد شدند. سرش؟ چون اینها علم اجمالی را تجیزش را به لحاظ حکم گرفتند. نکته تجیز در علم اجمالی به تعبیر بنده تصرف در حکم است. این تعبیر بنده است نگویید آقایان ننوشتند. می‌دانم ننوشتند.

یعنی چه تصرف در حکم؟ به این معنا که وقتی من دیدم یک قطره خونی در یکی از این دو اثناء افتاد، من علم به حکم پیدا کردم. آنها از اینجا وارد شدند. تا دیدم خون ملاقات کرد، علم پیدا کردم اجتناب؛ این علم پیدا کرد، خون را دیدم، تا خون را دیدم علم آمد.

آن وقت می‌ماند که این کل واحد من الطرفین، چون کل واحد من الطرفین اصول تریخی جار نمی‌شود، طبق قاعده‌ای که انسان باید یقینا برائت ذمه پیدا نکند، اشتغال به یقین، لذا این وجوب اجتناب طبق تصور آقایان می‌آید به دو طرف، از این طرف هم اجتناب کن، از آن طرف هم اجتناب. این خلاصه تفکر.

این را ما اسمش گذاشتیم تصرف در حکم. یعنی چه تصرف در حکم؛ یعنی حکم مقطوع شما اجتناب از ملاقی بود. حکمی را که شما تصرف می‌کنید از این یکی اجتناب کن، از این، ما اسم این را گذاشتیم، چون اصول به نظر ما یک نحوه تصرف است در تفکر ما البته، اینجا یک نوع تصرف در حکم است. لذا از این زاویه چون وارد شدند، دنبال حکم هستند.

آن وقت اگر زمان دخیل باشد در خطاب و ملاک، پس یک طرف خطاب نیست، ملاک هم نیست؛ پس خواهی نخواهی علم اجمالی منجز نیست. روشن شد زاویه بحث؟ چون زاویه بحث ایشان این است که شما علم به خطاب پیدا کردید. درست شد؟ این علم به خطاب را شما می‌آیید تصرف می‌کنید به دو طرف قرار می‌دهید. حالا اگر فرض کردیم یک حکم الان هست، یک حکم چند روز دیگر که هنوز نیامده، اصلا حکم نیست. خب شما علم به حکم پیدا نمی‌کنید. پس دیگر علم اجمالی نباید منجز باشد. ریشه تفکر را دارم عرض می‌کنم.

لذا آمدند آقایان گفتند خیلی خب ما اگر علم به حکم پیدا نکنیم، علم به ملاک پیدا کنیم، مثل حکم است دیگر چه فرقی می کند. مرحوم نائینی آمد گفت، شیخ انصاری، مرحوم نائینی آمد گفت خیلی خب اگر ملاک هم پیدا نکنیم، می دانیم در وقت حکم ما تفویت می کنیم از باب مقدمات مفوته. یعنی اینها دارند تصور چه می کنند؟ یک جوری علم اجمالی را تصویر می کنند که به اصطلاح موثر بشود. بتواند نفس تصرف بکند.

بالاخره در عملی که الان است با عملی که بعد است، یک رابطه پیدا بکنند. دقت کردید؟ اما اگر عملی که بعد است اصلاً رابطه ندارد، اصلاً مثل ان جاء زید فاشتری الخبز، معلوم نیست زید کی می آید. با عمل بعدی رابطه ندارد. پس در اینجا علم اجمالی باید منجز نشود. عرض کردم آقایان این صورت را ننوشتند لکن طبق قاعده این طور است.

پس بنابراین دقت بفرمایید، اینها بحث علم اجمالی را مطرح کردند، روی همان زیربنای فکری خودشان. این را دقت بکنید. آن وقت در این زیربنای فکری، بعضی گفتند اعتبار به خطاب است، پس اگر گفتیم خطاب الان هست و بعد آنجا منجز است. بعضی گفتند نه ملاک هم بدانیم کافی است. بعضی گفتند نه ملاک هم ندانیم مقدمات مفوته، می دانیم در وقتش فوت می شود. مثلاً من یا باید امروز بگیرم، یا روز مثلاً یا نان امروز به اصطلاح غصبی است نانی که این نانوایی دارد، یا نونی که روز جمعه گفته اذاصار یوم الجمعة فاشتری الخبز، یا آن نانی که در روز جمعه است غصبی است، خب ۰۷:۳۵ چون درست است روز جمعه هنوز نیامده، درست است، اما اگر من آن نان را نگیرم، مقدمات مفوته هست، حکمش البته، اصطلاح مقدمات مفوته این است که دیروز یا پریروز توضیح دادیم.

پس بنابراین یکی هم مسئله حیض بود که مسئله حیض یک جنبه فقهی هم دارد که بعد عرض می کنم. این خلاصه تفکر آقایان. پس نکته بحث اصولی در اینجا تجزیه علم اجمالی است به لحاظ عموم زمان، به اصطلاح تدریجی یعنی عمود زمان. اینها آمدند سه جور رابطه بین این دو تا پیدا کردند. یا به هر حال زمان هیچ تأثیری در خطاب ندارد، مثل اینکه شما می گوئید یا این کلامی که الان می گوئید غیبت است یا کلام دو ساعت بعد، فرق نمی کند زمانش اثر ندارد، باید از هر دو اجتناب کنید. یا تأثیر در خطاب دارد، در ملاک ندارد. یا لااقل اگر در ملاک هم ندارد جزو مقدمات مفوته بشود. اینها از این راه قائل شدند که...

یعنی از نظر فنی اگر شما بخواهید حساب کنید، می خواهند دو تا حکمی که در عمود زمان است، یکی الان یکی بعد، یک رابطه ای پیدا بکنند. حالا این رابطه را شارع قرار می دهد، این رابطه را عقل قرار می دهد، مثل مقدمات مفوته. یک رابطه ای پیدا بشود. این رابطه که پیدا شد تجزیه می آورد. این خلاصه صحبت های ایشان.

و به این مناسبت هم آقای خویی تفکیک بین ملاک و خطاب را مطرح کردند.

عرض کنم که در این مسئله همین طور که الان واضح شد، یک جنبه علم اصول دارد که همان تنجیز علم اجمالی در تدریجیات است. بحث دیگر هم در اصول دارد. البته خب در اصول می شود فرض کرد تفکیک بین ملاک و خطاب است. این دو تا اصولی است. یک بحث دیگر بحث های صغروی و فقهی دارد مثل همین مسئله حیض که ایشان مطرح کردند.

پس اینها نباید با همدیگر خلط بشود.

مسئله تفکیک بین خطاب و ملاک را ما اشکال کردیم. گفتیم طبق قاعده خیلی مشکل است تفکیک بین خطاب و ملاک. و اصولاً یکی از نکاتی که در قوانین بشری وجود دارد، خطابات را معیار، ماده قانونی را معیار قرار می دهند. چون یکی از نکات مهم در قانون آن وحدت جامعه است. نمی آیند ملاک را بگویند شما استظهار ملاک بکنید. مثلاً می گویند شما باید این قدر مالیات بدهید، حالا یک موردی هست که مشکل دارد، برایش ناگهانی مرضی پیش آمده، نمی تواند، این بیاید بگوید آقا من مالیات نمی دهم، یا مثلاً فرض کنید خبر دارد که خزانه دولت انشاء الله پر پول است مثلاً، احتیاج به پول و مالیات این آقا ندارد. این استظهار بکند بگوید مالیات برای اینکه خزانه پولدار بشود، من می دانم خزانه خیلی پولدار است مالیات نمی خواهد، من مالیات نمی دهم. اگر این باب باز بشود، حالا دیگر آقایان یلزم تأسیس فقه جدید. من معتقدم یلزم تغییر قوانین کلاً، اصلاً قانون عوض می شود. اصلاً باید ماده قانونی نگذاریم اصلاً.

س: نظام به هم می ریزد.

ج: به هم می خورد. بگوید مثلاً از چراغ قرمز رد نشو، یعنی اگر کسی شلوغ باشد، اگر خلوت باشد می توانم رد بشوم. ساعت ده صبح حالا فرض کنید تصادفاً خلوت است، کسی نیست من رد می شوم. اگر این بحث ملاک را ما پیش بکشیم در قوانین و منها در شریعت مقدسه؛ که متأسفانه اهل سنت به خاطر قیاس پیش کشیدند. این اصلاً شریعت را به هم می ریزد. اصلاً قوانین بشری را به هم می ریزد.

یکی از نکات در قوانین بشری، اصلاً ماده قانونی برای همین است. این نکته اساسی. پس این تفکیک بین این دو تا درست نیست. مگر جایی که خود در شریعت تفکیک بگذارد که ملاک الان هست. یا عقل واضح این را ببیند که الان ملاک هست. و الا طبق قاعده این که مثلاً وقت دخیل در خطاب است، در ملاک نیست، این دلیل می خواهد. مثلاً الان که عرض کردم قبل از ظهر است، بگوییم شما آب دارید، آب را نریز. چرا؟ چون مثلاً می دانید دو ساعت دیگر ظهر می شود، دو ساعت و نیم دیگر ظهر می شود احتیاج به وضو دارد. دلیلی نداریم بر این مطلب. ما باشیم دلیل نداریم. ملاک هست، ملاک نماز هست. خطابش نیامده.

از مرحوم نائینی مرحوم استاد ما آقای بجنوردی نقل می فرمودند نسبت به نماز صبح که لازم نیست مثلاً ساعت بگذارد زنگ بزند برای نماز صبح. می داند بیدار هم نمی شود. ایشان می فرمایند لازم است چون ملاک هست. یعنی وقت را دخیل در ملاک نمی دانستند، دخیل در خطاب می دانستند.

س: واجب مشروط که ایشان این بحث را نقل می کنند بعد قبول نمی کنند این حرف را. یعنی اول مثلاً مثل تو حج مثال می زنند که وقت دخیل نیست، اما بعد مثال نماز را که می زنند می گویند وقت دخیل است؛ چون گفته اذا زال الشمس وسع العلم؛ چون در موضوع دلیل آمده، دیگر توی...

ج: حالا عرض کردم من آن چیزی را که الان من از آقای بجنوردی شنیدم نقل کردم. راجع به کلمات خود مرحوم نائینی بحث دیگری است.

به هر حال این مطلب که مثلاً ما استظهار بکنیم وقت دخیل در خطاب است، خلاف ظاهر است. اصولاً یک ضابطه کلی گذاشتیم که تعرف الملاکات بالخطابات. اصلاً طریق معرفت ملاک خطاب است. این را من توضیح دادم، شواهد دیگر هم عرض کردم. این یک بحث اصولی است که تفکیک حالا به هر نحوی باشد مثلاً به خاطر وقت یا بقیه شرایط، مثلاً که اینها دخیل در خطاب هستند. یا مثلاً بلوغ مثلاً، بگوئیم بچه ملاک نماز برایش هست. لکن قبل از بلوغ ملاک هست، ملاک ملزم نیست، اما بعد از بلوغ خطاب است. مثلاً من باب مثال. غرض یکی دو تا نیست. تفکیک بین ملاک و خطاب اصولاً کار مشکلی است. از نظر قانونی ما قائل نیستیم، مگر اینکه عقل قطعاً و سیره عقلاً و فهم عقلایی قطعاً کاشف باشد یا دلیل شرعی باشد. و الا تفکیک بین خطاب و ملاک درست نیست. این راجع به این مقدمه‌ای که آقای خویی تفکیک فرمودند.

اما راجع به اصل بحث، من فکر می کنم این صوری را که آقایان ذکر کردند، از روح بحث علم اجمالی خارج است. من فکر می کنم این صور خارجی است با اینکه آقای خویی گفتند. اصلاً روح این بحث در به اصطلاح امور تدریجی در جایی است که مفروغ باشد که الان نه خطاب دارد نه ملاک. این را تصویر بکنیم. این اصلاً به نظر ما با احترام برای مرحوم شیخ و نائینی و بزرگانی که اینجا وارد شدند، این روح بحث را اگر بخواهیم بحث اصولی بکنیم، روح بحث این است. دقت کنید روح بحث را. که ما الان قطعاً خطاب داریم، یک خطابی هم بعد تعلیقی، حالا بعد خواهد آمد، الان نداریم. می دانیم یکی از این دو تا متعلق مشکل دارد، یکی از این دو تا خطاب، ما در خطاب مطرح

نمی‌کنیم چون علم اجمالی را در باب تکالیف منجز مطلق نمی‌دانیم، شرایط خاصی دارد. در باب موضوعات می‌دانیم اما در باب تکالیف نه، احکام نه، شبهات حکمیه در باب احکام کلیه قبول نکردیم. حالا باز آن تکرار نکنیم.

ببینید دقت بکنید بحث سر این است. به نظر من اگر بخواهیم اصولی وارد بشویم یکی مسئله تفکیک ملاک و خطاب است. درست است این بحث به نظر من خوب است و قبول هم نکردیم. یکی بحث سر این است که اگر ما قطع داشته باشیم که الان خطاب نداریم، خوب دقت بکنید. این مقطوع باشد. لکن می‌دانیم بین الانی که خطاب داریم، اگر آن خطاب بیاید یک محرمی هست. اصلا به نظر من بحث در تجزیه علم اجمالی در اصلا روح بحث این است اصلا بحث این است. یعنی آن بحثی که می‌خورد به علم اجمالی این است. تصویر بکنید. مثل اینکه ان جاء زید فاشتری الخبز؛ من می‌دانم یا این نانی که امروز به من آقا گفته برو نان بخر، احتمالا این نانوانی نانش غصبی باشد حرام باشد، یا من می‌دانم آن میهمان که می‌آید مثلا پول می‌دهد یا مثلا می‌گوید از یک نانوانی معین بخر، یکی از این دو تا نانوانی غصبی است. دقت بکنید. یا نانوانی که امروز من تکلیف دارم، یا نانوانی که اگر میهمان آمد، می‌دانم به من امر می‌کند مثلا میهمان، فاشتری الخبز از یک نانوانی معین؛ یکی از این دو تا نانوانی غصبی است. لکن من الان تکلیف، او البته آن میهمان نیاید اصلا، آیا علم اجمالی در اینجا منجز است؟ این را باید فرض کنیم. اصلا فرض بحث این است. یعنی آن که نکته فنی و علمی دارد این است. یک جا الان تکلیف داریم، یک جا الان تکلیف نداریم.

آن وقت مثل آقای خویی قاعدتا یا مثل نائینی باید بگویند نه، یا دیگران بگویند نه منجز نیست. چرا؟ چون از راه تصرف حکم وارد شدند. چون در جایی شما علم اجمالی منجز می‌دانید که حکم علی کل تقدیر ثابت باشد. اینجا حکم علی تقدیر ثابت نیست. اشکال آن آقایان هم که می‌گویند علم اجمالی منجز نیست، این است.

و من فکر می‌کنم که بنده سراپا تقصیر نکته بحث هم همین جاست. چرا نکته بحث اینجا جاست؟ آن نکته این است که ما نکته اساسی‌اش این است که ما تجزیه علم اجمالی را چه جور تصور بکنیم. خوب دقت بکنید.

این راه‌هایی که مرحوم استاد و مرحوم نائینی رفتند به نظرم خیلی فنی نیست. فنی این نکته است. آنها هم فنی است اجمالا تفکیک خطاب و ملاک؛ لکن نکته فنی اینجا جاست. چرا؟ چون نکته فنی این است، اگر بگوییم در علم اجمالی تصرف در موضوع است، کار به حکم نداریم، اینجا هم منجز است. چون می‌داند یا این نانی که امروز می‌خرد غصب است یا نانی که وقتی میهمان بیاید. خب اینجا تصرف

در موضوع می کند این هم غصب است آن هم غصب است. اگر تصرف در موضوع باشد، روشن شد نکته فنی؟ علم اجمالی منجز است. اگر تصرف در حکم باشد، علم اجمالی منجز نیست. چون حکم دوم علی کل حال نیست.

پس خوب دقت بکنید به ذهن من می آید نمی دانم ظرافت بحث روشن شد برایتان. آن نکته فنی این است اصلاً. این صوری که ایشان فرمودند بد نیست، اما آن نکته فنی این است. چون نکته فنی در این تنبیه تأثیر علم اجمالی در تنجیز است.

سوال می کنیم اگر جایی باشد که دو طرف باشد؛ یکی فعلی باشد یکی آینده باشد مربوط به زمان باشد به قول ایشان تدریجی. در عمود زمان باشد، خوب دقت بکنید. یکی فعلی باشد و یکی در عمود زمان واقع بشود، در آینده باشد، آن وقت آیا در اینجا علم اجمالی باز هم منجز است؟ یعنی آن تکلیف هنوز نشده. اگر مثل مبنای مرحوم آقای خویی و مرحوم آقا ضیاء و اینها بگیریم، خوب طبق قاعده نباید قائل بشویم به تنجیز. چون منشأ تنجیز یک حکم است. حکم یکی نیامده، یک طرفش نیامده. یک طرفش هست الان، یک طرفش نیامده. خلاف قاعده.

اما اگر بگوییم نه، علم اجمالی یک تصرف در موضوع می کند. سر تنجیز تصرف در موضوع است. در اینجا هم باید بگوییم منجز است. چون طبق آن تصور می گوید این هم غصب است، آن هم غصب است. چون می داند یکی غصب است. ولو یکی طرف حکم نیست. می داند یکی غصب است. این نفس شما ابداع می کند، تصرف می کند. می گوید علم داری که یکی غصب است؛ این علم شما. تصرف شما، مطلوب شما، این هم غصب است آن هم غصب است.

بله، این وجوب اجتناب دارد، آن ندارد. و لذا هم علم اجمالی، اگر به لحاظ حکم رفتیم، منجز نیست. روی لحاظ موضوع رفتیم منجز است.

من دقت فرمودید؟ من فکر می کنم نکته فنی بحث این است اصلاً. روشن شد برایتان؟ نکته فنی بحث که می خواهیم روی علم اجمالی بحث بکنیم و از زاویه علم اجمالی و تنجیز علم اجمالی نگاه بکنیم، آن ظرافت بحث اینجا است اصلاً. همین که آقای خویی متعرض نشدند. اصلاً اصل بحث این است. که شما بدانید، می دانید یا این حرام است، یا آن آینده، نسبت به آینده هم... و لذا می گویند علم اجمالی منجز نمی شود؛ چون یک طرفش فعلی است یک طرفش هم معلوم نیست. حکم ندارد. پس این ظرافت بحث است.

اگر گفتیم تصرف در حکم است، علم اجمالی منجز نیست. اگر گفتیم تصرف در موضوع است، علم اجمالی منجز است. اگر این مبنایی که بنده گفتم، تصرف در موضوع به لحاظ حکم است، باز هم علم اجمالی منجز نیست.

سه تا مبنا می شود.

س: اگر تصرف هم باشد منجز نیست

ج: در موضوع به لحاظ حکم منجز نیست. چون به لحاظ حکم است.

به خلاف استصحاب. در استصحاب، تصرف به لحاظ موضوع فقط فی نفسه است. روشن شد؟

لذا به ذهن من این است که در این مسئله یکی بحث تفکیک بین ملاک و خطاب است. بد نیست بحث اصولی خوبی است. لکن اثباتش مشکل است عرض کردم مگر در آن جایی که احراز باشد.

یکی مسئله تنجیز علم اجمالی در تدریجی به این معنا، نه به این صوری که این آقایان گفتند. و انصاف قصه حق این است که در اینجا منجز نیست. به خاطر اینکه به هر حال حکم در نظر گرفته شده است. اگر تصرف در موضوع باشد، یک بحث فنی لطیفی است. قانونی هم هست، حقوقی هم هست. اگر تصرف در موضوع باشد، انصافاً منجز است. چرا؟ چون فرق نمی کند، همچنان که می گوید این اناء ملاقی است، این اناء ملاقی است در آن بحث ملاقی، می گوید این نان غصبی است، آن نان غصبی. فرق نمی کند.

س: ولو آن که آن طرف دوم محتمل الوجود باشد یعنی مثلاً مبنایش این است که اصلاً میهمانی بیاید یا نیاید مهم نیست

ج: مهم نیست. غصب می داند. به تصرفش این را غصب می بیند. میهمان بیاید یا نه، کاری به حکم ندارد، این را غصب می بیند.

س: لزوم اجتناب دارد؟

ج: خب همین شما می گوید ما قبول نداریم، این مبنا را آقایان قبول ندارند. قبول کردیم. البته عرض کردیم در امور اصول چون اعتبار است، در اعتباریات این قاعده همیشه یاد مبارکتان باشد، اگر شک بکنیم همیشه اسهل ثابت می شود. یعنی ما قدر متیقن. در این سه تا قدر متیقن تصرف در حکم است فقط. این قدر متیقن. از آن بالاتر بخواهیم اثبات بکنیم تصرف در موضوع به لحاظ حکم. از آن بالاتر تصرف در موضوع مطلقاً. این درجاتش اینطوری است. سه درجه اش این طوری است. چون اعتبار است، در اعتبار هم همیشه قدر متیقن را می گیریم. اسهل و قدر متیقن تصرف در حکم است.

و لذا اگر ثابت نشد این قدر متیقن است. اگر توانستیم اثبات بکنیم اضافه بر آن، در موضوع به لحاظ حکم. بالاتر در موضوع مطلقاً.

این درجه بالاتر است.

پس بنابراین نکته فنی این است. و اما مسئله حیض که عرض کردیم خصوصیات فقهی دارد. اگر بین این دو تا فاصله طهر باشد ده روز، و ما چون در حیض یک قاعده ای به نام قاعده امکان هست، کل ما ممکن، یا کل دم، عرض کردیم این قاعده امکان هم در کلمات خیلی از علمای ما کل دم ممکن ان یکون حیضا؛ لکن آن نیست معلوم نیست قاعده اصلش این باشد. شاید کلمه، نه کلمه. اگر کلمه خواندیم یعنی کل دم. اگر کلمه خواندیم، چون کلمه متصل اگر نوشته بشود به ماء مبنی بر فتح است. کلمه و قضیه شرطیه هم هست کلمه کان شمس طالع. ما هم زائده است. کل اضافه شده، یعنی کل به اصطلاح اضافه نه اضافه حکم زائد است ما اضافه به... و مبنی بر فتح می شود. این در اصل قاعده کلمه ممکن ان یکون حیضا فهو حیض؛ لکن الان در عبارات فقهای ما خیلی آمده کلمه یعنی کل دم، ممکن ان یکون حیضا. اگر این باشد قاعده امکان است. ربطی به ما نحن فیه ندارد. به تنجیز علم اجمالی ندارد. و این بحث بر می گردد، بله، اگر فرض کردیم که هر دو خون خیلی کمرنگ هستند، به صفات خون استحاضه هستند، لکن علم دارد یکی، علم دارد یکی حیض است، دقت بکنید. یعنی قاعده امکان جاری نشود. و الا اگر قاعده امکان جاری بشود، اصلا این بحث نمی آید. بحث تنجیز علم اجمالی نمی آید. باید فرض بکنیم که قاعده امکان جاری نشود، آن وقت تنجیز علم اجمالی.

لکن به ذهن ما حیض زمان در آن دخیل نیست نه ملاک نه خطا. مثل همان غیبت می ماند، فرق نمی کند. آنجا باید احتیاط کرد از آن نکته. به ذهن ما این طور می آید. و اما اگر فاصله اقل طهر نباشد، مثلا سه روز خون دید، هفت روز ندید، باز سه روز دیگر دید. که اقل طهر نبود. این باید و بداند یکی حیض است. اینجا مفروض کلام است. چون دو تا که نمی شود حیض باشد، قاعده امکان هم جاری نمی شود. اینجا مفروض کلام است. این مفروض کلامی که الان هست این است. اینجا احتیاط بکند یا نه؟

عرض کنم در اینجا هم یک مشکل دیگر دارد که این هم باز فقهی است، ربطی به اصول ندارد. آن مشکل این است که اصلا بعضی گفتند حرمت عبادات بعضا در ایام حیض ذاتی است. و لذا امکان احتیاطش مشکل است. خصوصا که احکام در اینجا بین حیض و استحاضه بین سلب و ایجاب است دیگر.

مثلا اگر حیض باشد يجب علیها الصلاة و یحرم علیها اطاعة الزوج در مسائل جنسی. يجب علیها ترک الصلاة و یحرم علیها اطاعة الزوج. اگر استحاضه باشد یحرم علیها الصلاة و يجب علیها اطاعة الزوج. بین يجب و یحرم است.

لذا بعضی آمدند شبهه کردند که در حیض اصلا دوران امر بین حیض استحاضه احتیاط ممکن نیست. ببینید بحث فقهی است ما به اینجا نکشیده. اگر احتیاط ممکن نیست این علم اجمالی به آن جهت منجز نیست. دقت فرمودید؟ اگر این بحث باید آنجا...

اگر احتیاط ممکن باشد، در اینجا انصافاً علم اجمالی منجز است همچنان که عرض کردیم. و انصافاً علم اجمالی تجزیه دارد و در هر زمان باید به اصطلاح تروک حائض را انجام بدهد و افعال مستحاضه مثل نماز نه اتیان زوج. آنهایی که مشکل ندارد و مسجد هم وارد نشود الی آخره. کیفیت احتیاط در باب حیض نوشته شده. پس این خلاصه بحث ما در راجع...

به ذهن ما می آید نکته فنی علمی در اینجا آن صورتی است که من عرض کردم. و نکته فنی اش این است که ما در علم اجمالی چه تصرفی ببینیم. این به بحث ما می خورد. این به بحث علم اجمالی می خورد. این که خطاب و ملاک و اینهایی که فرمودند این خیلی به بحث ما نمی خورد.

اگر قائل شدیم تصرف در موضوع است، علم اجمالی در تدریجیات منجز است؛ تصرف در حکم است منجز نیست. تصرف در موضوع به لحاظ حکم آنجا هم باز منجز نیست.

این خلاصه بحثی که در اینجا بود.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین